

اینجانب علی اسماعیلی همراه پسرم سالار و همسرم پروین قندیلی که از شهرستان ارومیه آذربایجان آمده ایم. جریان از این قرار است که زمستان سال ۸۶ بعلت عارضه قلبی همسرم در تهران عمل جراحی (تعویض دریچه) قلب انجام دادیم. چون قبلاً در شهرستان سلماس که شهر کوچکی است ساکن بودیم و امکانات پزشکی خوبی در رابطه با قلب نداشت تصمیم گرفتیم درخواست انتقال به شهر ارومیه را بدهیم چون هر دو کارمند اداره دادگستری بودیم تقریباً قبولی انتقال ما غیر ممکن بود و ما مانده بودیم. اسفند ۸۶ وقتی جهت معاینه به تهران آمدیم از ترمینال سوار تاکسی شدیم جریان عمل و انتقال خود را به راننده گفتیم، راننده بما گفت امامزاده صالح را می شناسید؟ گفتن اسمش را شنیدیم گفت به امامزاده صالح نذر نمک بکنید هر حاجتی داشته باشید برآورده می شود ما هم از صمیم قلب نذر کردیم که انتقال ما درست بشود و بیایم نمک پخش کنیم و وقتی برگشتیم تقریباً تا ظرف دو ماه انتقال ما به شهرستان ارومیه درست شد و الان که دوباره برای معاینه مجدد آمدیم خانم گفت نذر ما را ادا کنیم چون هیچ جا را نمی شناختیم و مسیر آمدن به امامزاده را نمی دانستیم پرسیدیم و در مسیر گذر مینی بوسهای خط آزادی تجریش ایستادیم تقریباً یک ساعت گذشت خطی نیامد و به هر ماشین شخصی هم که گفتیم یا مسیرش نبود یا نیارود تا اینکه یک سواری با یک سرنشین که جلو نشسته بود ایستاد و ما گفتیم امامزاده صالح گفت چند میدی ما گفتیم ۱۵۰۰ تومان و ایشان هم قبول نکرد و رفت و ما همچنان نا امید ایستادیم تا اینکه پسرم بی تنابی کرد و گفت قسمت نیست بیاید برگردیم فردا میآییم ما هم چون هوا گرم بود و همسرم هم بعلت جراحی قلب توانایی خوبی برای سرپا ایستادن نداشت بلند شدیم و تصمیم گرفتیم برگردیم یک مرتبه دیدیم یک سواری دنده عقب آمد و جلوی ما ایستاد و نگاه کردیم دیدیم همان راننده است که به خاطر ۱۵۰۰ تومان ما را سوار نکرده بود و با خنده رویی گفت بیائید سوار شوید و از ما معذرت خواهی کرد و گفت تقریباً ۲۰ دقیقه قبل من شما را سوار نکردم وقتی دور شدم ماشینم خراب شد و حرکت نکرد وقتیشما را سوار نکردم خراب شد پس با خودم قصد کردم که اگر ماشینم درست شد و روشن شود برگردم که شما را سوار بکنم که بلافاصله ماشین روشن شد و دنده عقب نمی دانم از کجا تا اینجا آمدم تا شما را سوار بکنم و گفت امامزاده صالح گفته چرا زائرهای مرا سوار نکردی و با پس گردنی به من زد و گفت بر آنها را که مهمانان من هستند سوار کن و الان من نوکر شما هم هستم بیاید شما را ببرم و الان ما هم آمدیم خواستم این خاطره خود را بنویسم. انشا الله بعد از این همیشه می آئیم و نوکر امامزاده هم هستیم

علی اسماعیلی

---

سال ۷۳ دکترای بیمارستان شیراز برادر بزرگ اینجانب بنام عبدالرسول غلامدخت را جواب کرده بودند. حتی اجازه آوردن به تهران را نیز نمی دادند و عنوان میکردند که در راه تلف میشود اما اینجانب برادر کوچکتر بنام فرهاد ایشان را به تهران آوردم و به بیمارستان دی در تهران بردم دکتر بیمارستان دی نیز ایشان را جواب کرد، شخصی در بیمارستان گفت بروید به امامزاده صالح و در آنجا دعا کنید شب به امامزاده آمدیم باتفاق مادرم متوسل به آقا صالح این موسی شدیم و در روز بعد که به بیمارستان رفتیم و جهت عمل آماده می شد مات و متحیر مانده بود که چگونه اینجانب با چه دلی ایشان را عمل نمودم و الحمد لله ایشان فعلاً در سلامتی کامل بسر می برند و مدت ۱۴ سال است

فرهاد غلامدخت از شیراز

بنده دو مورد درخواست از امامزاده صالح (ع) درخواست نمودم و عنایت شد

۱ - همین امسال شب عید فرزندم تصادف بسیار شدیدی داشت که به لطف خدا و درخواست من از امامزاده صالح به سلامتی و خوشی از بیمارستان به منزل برگشت.

۲ - مورد بعدی مشکل در رابطه با کارم و یک مسئله اداری بود که مبلغ ده هزار تومان نذر کردم و به لطف خدا رفع گرفتاری گردید.

بنده خدا

موردی که من از لطف امامزاده صالح برخوردار شدم عمل قلبی بود که باید انجام می شد ولی به خاطر قند خون و بیماری های مختلف عمل سنگینی بود و انجام آن غیر ممکن امامزاده صالح به خواب بیمارمان آمد و او را شفاء داد و گفته بود چون مادر شهید هستی و این در حالی بود که ما ساکن جنوب کشور هستیم و حتی نمی دانستیم که این امامزاده کجاست بعد از پرس و جو فهمیدیم که در تهران است حالا همیشه در صورت امکان آمدن به پا بوسی این حضرت می‌آئیم.

پولادی

من مادری ۲۸ ساله هستم که الان حدود ۴ سال است که به پا بوس آقا می آیم . چون بیماری پوستی صعب العلاج فرزندم را شفا داده است بیماری که حتی بهترین متخصصین هم از علاج آن عاجز شده بودند. از آن سال تا به حال هر سال با ۵ شاخه رز سرخ به پابوس آقا می آیم. امیدوارم که همه حاجت روا شوند.

این جانب زنی ۴۹ ساله هستم که در زندگی با مشکلات زیادی برخورد داشته ام. ولی این مورد مربوط به نیمه شعبان سال گذشته می باشد . در آن زمان همسرم که مردی لاقید بود به مدت ۸ ماه مرا به همراه فرزندان تنها گذاشته بود که باعث مشکلاتی شده بود که به هیچ وجه حاضر به برگشت به خانه نبود و در شهری دیگر ساکن شده بود که در نیمه شعبان سال گذشته به پا بوس آقا آمدم و با دلی شکسته از درگاه او خواستم تا برای حفظ حرمت و آبرو به سر زندگی برگردد. فردا که در منزل نشسته بودم پسرم زنگ زد و با تعجب گفت که مزدگانی بده که بابا برگشته . او دلش به خواست خدا نرم شده بود و حالا نذر کرده ام که هر سال نیمه شعبان با دسته گل به پابوس آقا پیام . در ضمن اقا حاجت مرا داد و یک نوه پسر زیبا به من عطا نمود.

من مادری ۳۸ ساله هستم که بدون استثناء تمام حاجتم را از آقا امامزاده صالح گرفتم از جمله ضربه ای که به پسرم زدند و ۲ روز بیهوش توی بیمارستان بود و حاجت روا شدم و به خصوص بیماری خودم که هیچ پزشکی حاضر به جراحی من نبود در حالی که ۲۱ بار تحت جراحی قرار گرفته بودم دیگر کسی حاضر به جراحی من نمی شد و از آقا خواستم که کمکم کند و همیشه با نذر نمک حاجت گرفتم و الان هم که این را مینویسم ۱۵ روز هست که تحت آخرین جراحی قرار گرفته در صورتی که طوری جواب

شده بودم و ۲ مورد آزمایشم که باز هم به نوعی جواب شده بودم که آقا همیشه من رو سیاه را رو سفید کرده و حاجت داده امیدوارم همه لباس عافیت و حاجت روا شوند.

ملیحه خفده ۳۸ ساله ساکن تهران

---

دختری ۱۸ ساله داشتم ناراحتی افسردگی شدید گرفته بود . با توسل به اقا به مدت ۳ روز شفا پیدا کرده و صبح زود به خدمت آقا آمده و ارادت خود و فرزندانم را به ایشان رساندم.

زهرا زارع

---

ایتجناب ملیحه تقدسی که بر اثر عفونت در ناحیه گردن عدم درمان قطعی توسط پزشکان و متخصصین در روز عاشورا به آقا امامزاده صالح ابن موسی الکاظم متوسل شدم و پس از انجام معاینات و پیگیری بیماری با مراجعه به یک دکتر عمومی و دریافت داروی معمولی غده ای که در زیر گوشم به بزرگی بک پرتقال حادث شده بود از بین رفت و خداوند متعال را شاکرم که در نزدیکی ما بقعه امامزاده صالح ابن موسی الکاظم جهت رفع مظالم و شفای دردهای ما را به ودیعه قرار داده است.

تقدسی ۸۷/۵/۲۷

---

چند سال پیش دچار تب مالت شده بودم و دکترها خیلی دیر تشخیص دادند . دکتر دارو ها را به من داد و بدون استفاده از آنها و اثر بدی که دارو ها داشت. وقتی جواب آزمایش را گرفتم خیلی شدید شده بود با مادرم به امامزاده صالح آمدم خودم خبر از بیماری نداشتم مادرم خیلی گریه می کرد و شفای مرا می خواست وقتی دکتر جواب آزمایش مجدد را دید با تعجب گفت اثری از بیماری نیست و فهمیدم که شفیم را از امامزاده صالح گرفته ام.

---

بنده علیرضا صدیقی مقدم سوپروایزر آزمایشگاه تشخیص طبی بیمارستان زنان میرزا کوچک خان میباشم تقریباً ۲ هفته قبل یکی از مهمترین دستگاههای آزمایشگاهی به نام **ABG** که گازهای خون شریانی را اندازه میگیرد . بعد از طی مراحل تعمیر به آزمایشگاه برگردانده شد که حسب وظیفه توسط ایتجناب راه اندازی مجدد گردید که متأسفانه دستگاه به کار بازگشت مجدد نداشت بعد از تلاش بنده و با ذکر این کلمه و جمله که اگر دستگاه درست شود نذر امامزاده صالح می کنم ، تقریباً به فاصله ۲ یا ۳ دقیقه دستگاه به کار بازگشت داشت و هنوز کوچکترین ایرادی پیدا نکرده است.

علیرضا صدیقی مقدم

---

اینجانب بنده حقیر خادم اهل بیت (ع) و دوستدار حقیقی و واقعی امامزاده صالح (ع) چند سال اولاد نداشتم چون زیاد به اینجا می آمدنذر کردم که چون خداوند اولاد پسری به من بدهد به نام صالح ابن موسی الکاظم (ع) نامگذاری کنم و الان با همان پسر به زیارت آقا آمده ام.

حمید رضا حیدری راد

---

زمستان سال ۸۶ بود که از استان لرستان شهرستان کوهدشت برای اخذ طلبم از یک مهندس که برای او کارگری کرده بودم. مئیس شده بودم و چون هر ساله روز عید قربان من هم یک گوسفند قربانی دارم. دست و بالم تنگ بود. این بود که در آخرین روزهای نزدیک به عید قربان یک گوسفند را فرد خیری برایم به عنوان قرض به من داد و چون ادای قربانی برای خدا نمودم. چند روزی بود که توانایی پرداخت پول آن را نداشتم دوباره مجبور شدم برای ادای قرضم به تهران بیایم تا اینکه به یاد امامزاده صالح افتادم بعد از زیارت به او و قرآن کریم متوسل شدم که ای پسر موسی الکاظم (ع) به وسیله این قرآ» به من بفهمان که آیا قربانی که انجام داده ام می توانم این بار طلبم را بگیرم یا نه.

این را بنده یک معجزه می دانم از بین ۱۱۴ سوره قرآن برای چندمین بار سوره حج با آیه ای به مضمون قربانی هایتان را با مال حلال انجام دهید روبرو می شدم این بود که فردای آن روز طلبم را از او گرفتم و به صاحبش پس دادم

محمد سلطانی از لرستان

---

یکی از زائرین دائمی این امامزاده شریف می باشم در سال ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ گرفتاری برایم پیش آمد در رابطه با سربازی فرزندم که به این بزرگوار متوسل شدم چون پسرم در سال ۱۳۸۴ انصراف یکی از دانشگاهها بود و در سال ۱۳۸۵ نمی توانست در کنکور شرکت کند و اگر هم قبول می شد باید سربازی می رفت که در یکی از سفرها که به تهران آمدمو جهت رفع این مشکل باید به حوزه نظام وظیفه می رفتم آمدم و متوسل شدم ۱۴۰۰۰ صلوات نذر ایشان کردم و در مدت کمی حدود ۳ هفته مشکل رفع شد و فرزندم هم در رشته عمران قبول و اکنون الحمد الله مشغول تحصیل است

محمد جواد عسگری نژاد

---

اینجانب مهدی عباس ظاهر در سال ۸۶ مشکلی داشتم که به دلیل همکاری با کارمندان قوه قضائیه برای اینجانب پیش آمد. بطوریکه با پرونده سازی علیه اینجانب محکومیتی معادل ۱۸ سال زندان و ۲۰۰ میلیون تومان در پی داشت بدلیل آشنایی با آستان مقدس در هنگام بازداشت نذر کردم که ۱۴ مرتبه به زیارت بیایم و هر دفعه یک نفر را این آستان آشنا کنم چون شاکمی من از مقامات بلند مرتبه بود هیچ کس حاضر نبود طرف حق را بگیرد و ۴ شاهد علیه من بطور ساختگی شهادت دارند اما یکروز قبل از

دادگاه اصلی تماماً مراجعه کردند شهادت خود را پس گرفتند و خواهش کردند که اعاده حیثیت نکنم با توجه به قرائن موجود بنده بی گناه شناخته شدم و معادل ۷۵۰۰۰ تومان بابت ۵ روز بازداشت سهوی به اینجانب از طرف دولت پرداخت شد

مهدی عباس طاهر

---

حدود ۱۵ روز پیش ماشین خود را که مشکلی داشت به یک تعمیرکار سیار سپردم برای درست کردن هر روز مراجعه کردم و قیمت تعمیر را بالا می برد و من که چاره ای نداشتم و دستم تنگ بود قبول می کردم و قرار بر این گذاشتم که ماشین را بفروشد و پولش را بردارد و به بهانه های مختلف ماشین را نیاورد و چندین روز خبری از او نشد به کلاتری مراجعه کردم ولی نتیجه ای ندیدم جز اینکه در صورت ارتکاب جرم توسط آن شخص شما نیز شریک جرم هستید. دیشب ۸۷/۶/۱۱ به محضر امامزاده صالح آدمم و عرض شکایت نمودم و از ایشان کمک طلبیدم در عرض چند ساعت مشکلم حل شد و سارقین شرمسار به درب منزل آمدند و خودرو را به قیمت مناسب از من خریدند و این جز لطف و کرم ائمه (ع) و معجزه ایشان چیزی نیست و امروز برای عرض سپاس از این وجود مبارک آمده ام.

زهره تقوی

---

سه سال پیش تمام زندگی خانه ماشین و کلیه سرمایه مالی خویش را به خاطر نامردی شریک کاریم از دست دادم و با توجه به اینکه بی کس هستم نه پدری نه مادری نه خواهری و حتی اولادی خود را نیز در کنارم نبودند و همسری نیز نداشتمحتی به نان شب نیز محتاج بودم ولی در شروع شب افتتاح ماه رمضان دست به دامان آقا شدم و به طرز معجزه آسایی از فلاکت نجات پیدا کردم البته نه مثل گذشته ولی با توجه به تنها بودنم دیگر محتاج نیستم و حالا مرتب به پا بوسش می آیم درد آن زمان مرا تنها فقط آقا می داند و من تنها کسم آقاست.

امیر ریاحی

---

ازدواج من و همسرم یکی از معجزاتی بود که هیچ وقت فکر نمی کردیم انجام شود.

ولی الحمدلله با دعاهاى فراوان در پیشگاه حضرت صالح به آرزومون رسیدیم و روز ۸۶/۹/۱۴ در ساعت ۷ صبح در صحن امامزاده صالح به عقد هم در اومدیم.

حسین عزیزی - لیلا بدری

---

حسین ناصری نیا هستم کارمند آموزش و پرورش در تاریخ ۸۷/۵/۱۲ همسر و دختر دو ساله و پسر ۵ ساله ام در جریان یک تصادف در بلوار گلبرگ غربی مصدوم شدند و دخترم از ناحیه سر دچار مصدومیت و بی هوشی و بی قراری قرار گرفت و من دو

شب بعد از حادثه دخترم را برای ادامه درمان به بیمارستان شهدای تجریش بخش مغز و اعصاب مراجعه کردم چون شب بود نتوانستم بچه را بستری کنم و قرار شد صبح این کار را انجام دهم بصورت اتفاقی چشم من به گنبد زیبای آقا افتاد و بی اختیار به سمت آمدم و بچه را مدتی در صحن در جوار آقا قرار دادم و راز و نیاز کردم همان شب حال بچه کمی بد شد و به یک درمانگاه مراجعه کردم و با یک ویزیت ساده درمان قطعی را از آقا گرفتم و نذر کردم پس از خوب شدن بچه در صحن نذری بدهم و انشاءالله همه مریضها شفا پیدا کنند.

حسین ناصری نیا

---

این واقعه مربوط می شود به شب عاشورای سال ۱۳۸۱ در تهران امامزاده صالح

بنده به اتفاق خانواده برای عزاداری و زیارت به صحن مطهر حضرت امامزاده صالح (ع) مشرف شده بودم. حاجیه خانم و دخترم با دیگر خانمها به سمت ورودی صحن خانمها رفتند و بنده باتفاق پسر کوچکم وارد صحن مربوط به مردان شدیم پس از قرائت اذن دخول و زیارتنامه حضرت صالح ابن موسی الکاظم (ع) وارد حرم (مقبره) می شدیم که صورت روی درب و چهار چوب آن گذاشته بودم و از حضرت خواسته بودم که مشکل پدرم را حل نماید و داشتم گریه و زاری می کردم و از او و خدایش می خواستم که پدرم واقعاً بیگناه است و یک غرض ورزی با او داشتند و پیرمرد ریش سفید هیچ قصوری ندارد و ...

( قصه این بود که فردی به تحریک یک شیاد تهمتی به پدرم زده بود که پدرم درختی را قطع کرده و روی سرم انداخته و قصد کشتن من را داشته و نقش داشته و یا می توانست دخیل باشد یا خیر...؟ )

در همین حالی که داشتم با امامزاده صالح (ع) مناجات و طلب حاجت می کردم که کاری کن که کارشناس هر چه زودتر با اعلام نظریه و انشاءالله بنفع پدرم اقدام نماید که در همین حین تلفن موبایل من به صدا درآمد ابتدا خیلی ناراحت شدم که وسط حال کردن من با آقا، این کیه که با تلفن خودم حالم را گرفته و مناجاتم را قطع کرده، تلفن را که برداشتم و جواب بدهم دیدم که کارشناس پرونده پدرم است که میگوید آقا به پدرتان بگویید که بیایند و نامه کارشناسی را ببرند به دادگاه تحویل دهند. سؤال کردم که نظرتان چیه؟ گفت: که پدرتان هیچ گناهی ندارد و من در آن نظریه هم نوشته . با قطع این تلفن موی بدنم سیخ شده و گریه ام تشدید و بعنوان یک معجزه و کرامات آقا به همه جا اعلام کردم و عاشق امامزاده بزرگوار شدم و الان که دیدم نسبت به ثبت کرامات دعوت کردید خواستم بعرض برسانم . از خداوند متعال میخواهم که انشاءالله اقا را همیشه یاور همه حاجت داران و این بنده فقیرش قرار دهد.

حمید قاسمی

---

اینجانب حسین حبیبی درکهای در سال ۱۳۷۳ یا ۷۴ ورشکسته شدم و چنان از نظر مالی در تنگنا بودم که حتی برای خرید یک قرص نان توان نداشتم بدهی زیاد ناتوان از باز پرداخت نمی دانستم چه کنمقرض میگرفتم تا بتوانم بدهی روزی یکی از طلب

کاران را هر چه تلاش میکردم دینم را ادا کنم نمی توانستم بعد از چندین بار که قول پرداخت داده بودم به هیچ عنوان پمبلغ بدهی جور نمیشد یک روز جمعه قبل از محرم به زیارت آقا صالح ابن موسی الکاظم مشرف شدم بعد از دعا و نیایش خیلی عامیانه و خودمانی با آقا صحبت کردم و گفتم آقا جان یک عمر افتخار نوکری در خانه شما را داشتم حالا گرفتار شدم من تا فردا صبح اول وقت باید بدهی خود را پرداخت کنم گفتمی ها را گفتم و با آرامش خیال به خانه برگشتم مثل این بود که کسی به من میگفت نمیخواهد دیگر تلاش کنی جور میشود ساعت ۱۲ شب تلفن زنگ زد و شخصی که اصلاً به او نگفته بودم پول میخواهم بود و خود او به من گفت فلانی شنیدم پول نیاز داری و با دریافت پول از خود پرداز بانک حدود ساعت یک و نیم شب مبلغ فوق را به طلب کار من رساند حالت عجیبی به من دست داد دیگر نمیتوانستم جلوی گریه خود را بگیرم عرض کردم آقا جان الحق که این از کرامات شماست و شما کریم هستید و ما فقیر

حسین حبیبی در که ای

---

اینجانب رضا جعفری جوزانی مشکلی در کارم داشته ام که با توسل به این حضرت الحمدلله مرتع شده و در ضمن ما در خانم اینجانب دو حاجت از این حضرت گرفته (شفای پسرش) که به لطف خداوند متعال الان در صحت کامل بسر می برند و زندگی خود را ادامه می دهد انشاءالله که همه مسلمین هر حاجتی که دارند ختم بخیر گردد.

رضا جعفری جوزانی

---

اینجانب شجاع الدین اکبری مشکل کاری داشتم که در تاریخ ۸۶/۱۱/۱۵ بعد از اینکه شب به امامزاده متوسل شدم بعد از اینکه خوابیدم در خواب دیدم که پایین پای حضرت نشسته سر در و در آستانه مزین به آیه شریفه آیت الکرسی و وان یکاد بوده بعد از اینکه از خواب بیدار شدم متوجه شدم که حاجتم برآورده شده و بعد از ۲۵ روز همین طور شد و مشکل کاریه بطور غیر قابل تصویری حل شده که همه ارگانها دولتی متعجب شده بودند.

شجاع الدین اکبری

---

اینجانب الهام وشاحی ساکن شیراز . ساعت ۷:۴۵ دقیقه وارد حرم شدم که زیر بغلم را می گرفتند و از پله ها پائین می آوردند. پس از یک ربعی که در حرم بودم انگار که یک دفعه به من گفت: که از جای بلند شو. ناگهان بلند شدم و شروع به راه رفتن کردم. هنوز کمی بی حسی را پام احساس می کنم ولی دیگر به آن شدت نیست که موقع راه رفتن زانویم خم می شد. انشاءالله به یاری این امام زاده و برادرش شاه چراغ بتوانم شفای کاملم را از آنها بگیرم.

الهام وشاحی

---

۲۸ صفر سال ۱۳۷۴ اینجانب اعظم برزگر تاجی متولد ۱۳۴۲ اراک ساکن اراک . که از ناحیه مفر دچار عفونت شدم (انسفالیت) وقتی از شهرستان به بیمارستان شهدا تجریش مراجعه کردم دکترا کلاً قطع امید کرده بودند وقتی مادرم از زندگانی من دید اثری در این دنیا نیست شروع به گریه و آه و ناله فرمودند که با کمک و راهنمایی دکترای بیمارستان آقای عظیمی جهت گرفتن شفا نزد

آقا آمده و متوسل شده است و الحمد الله در ۲۸ صفر در حالی که در اتاق تنها بودم و از مشایعت بوی خوش از ۲۰ روز بیهوشی بهبود یافتم

اعظم بزرگی تاجی

من یک دختر بچه یتیم بودم بعد از ظهر در خواب دیدم در یک امامزاده هستم و در حال زیارت دور ضریح بودم که یکی از خانمهای اهل بیت با دست به پشت من میزد و گفتند امامزاده صالح مراد دلت را داد و بعد از آن من ازدواج کردم و از میدان امام حسین به نزدیکی امامزاده صالح آمدم و من اینجا خانه دارم از لطف امامزاده صالح

زهره جلیوند

اینجانب سرخه ئی هستم همیشه وقتی مشکلی داشتم پیش اینحضرت متوسل شدم و البته حاجت خود را گرفتم از جمله از ایشان پسری خواستم که الحمد الله واسطه شد و حاجتم را گرفتم و اخیراً از ایشان خواستم که در کنکوری که برای وکالت بود قبول شوم و الان وکیل پایه یک دادگستری هستم. و نذر کردم که چهل چهارشنبه بیایم که امروز روز چهلم است، خدا را شکر می کنم که در تهرانم و می توانم هر وقت دلم گرفت نیاز شدیدی که هیچ کس جز ایشان و ائمه نمی توانستند مشکلم را حل کنند پیش ایشان بیایم.

شیوا سرخه ئی

اینجانب سعید رحمانی فرزند علی اکبر در سال ۱۳۷۷ خداوند متعال فرزندی دختر به اینجانب هدیه فرمود در ماه هشتم بارداری همسرم بود که حلاً همسرم بد شد و به بیماری گرفتار شد پس از مراجعه به بیمارستان شهید مصطفی خمینی آنها ما را جواب کردند و گفتند حال همسر و فرزندم بسیار بد است و کاری از دست ما ساخته نیست به اسرار یکی از پرستارها همسرم را به بیمارستان شهید اکبر آبادی در خیابان مولوی منتقل کردم و پس از عمل سزارین به بنده اعلام کردند که حال همسرت خوب است ولی بچه اش زنده نمی ماند زیرا اکسیژن به مغزش نرسیده است و موقتاً به خاطر بعضی آزمایشهای علمی داخل دستگاه می باشد و اکسیژن مصنوعی به او وصل است با مراجعه به پزشک فرزندم به نام دکتر با هوش متوجه شدم که اگر فرزندم هم زنده بماند عقب مانده خواهد شد و روز دوم و سوم از میدان سپاه تهران روز بارانی در ماه دی به زیارت آقا امامزاده صالح (ع) آمدم و در اینجا نذر و نیاز کردم که فرزندم یا سالم شود یا خداوند آنرا از دنیا ببرد وقتی به منزل مراجعه کردم ساعت ۳ بامداد بود و دیدم همسرم در حال خواندن نماز شب می باشد و پس از مراجعه گفت آقا سر نماز بودم که خانمی با صدای ملایم گفت با شوهرت به بیمارستان برو و فرزندت را هر جا می خواهی ببر همسرم فکر کرد که دیگر فرزندمان مرده است زیرا دکتر گفته بود که هم قلب او سوراخ شده است و هم معده آن خونریزی پیدا کرده ولی پس از مراجعه به بیمارستان در ساعت ۵ صبح دیدم که دکتر با ثنبال ما و شماره تلفن منزل ما می گردد و با مشاهده ما خوشحال شد و گفت فرزندم را در آغوش گرفت و به آن شیر داد و اسم فرزندم را به نام خانم حضرت معصومه خواهر این بزرگوار گذاشتم و در حال حاضر او ۱۰ ساله است و شاگرد ممتاز مدرسه شهید عامر در کلاس چهارم می باشد.



اینجانب فریبا سلطانی فرزند مناف حدود ۱۰ سال پیش در شب چهارشنبه سوزی برای برادرم حادثه پیش آمد - پزشکان گفته بودند هر دو چشم باید تخلیه شود و هر دو دست قطه شود. البته الان برادرم الحمد لله بهتر است آن موقع من یک پارچه سبز که به حرم امام رضا زده بودند دستم آمده بود، بعد از حادثه ساعت ۱۰ شب آمدم امامزاده صالح و آن پارچه سبز را به حرم آقا زدم و فردا صبح رفتم بیمارستان، برادرم هنوز به ICU تیرده بودند، صورتش کاملاً بسته بود من ازارم پارچه را روی صورت برادرم گذاشتم و صلوات فرستادم، برادرم فریاد زد گفت چکار میکنی ، بعداً بهتر شد گفت به نوری خیلی شدید رفت تو چشمم که الحمدالله آن یک چشمش با عمل خوب می بیند و کلاً وضع جسمانی الان خوب است و شفا پیدا کرد.

سلطانی

اینجانب یازده سال پیش در حین خدمت سربازی بودم که به من اطلاع دادند که خانم باردار است ولی غافل از اینکه خود ایشان نیز از این قضیه مطلع نبودند و در آن زمان بعلت درد دندان به پزشک مراجعه کرده بودند که ایشان بعلت عفونت شدید مجبور به تجویز آمپول پنی سیلین شده بودند که به مدت ۳ مرتبه تکرار شده بود و بعد از انجام آزمایشات متوجه شدیم که تجویز آمپولها توسط دکتر اشتباه بوده و بنابراین کار را می کردیم و جنین دچار مشکل شده که دکتر متخصص پیشنهاد به انداختن جنین بودند که بنده با این موضوع مخالفت کردم و دست به دامان اقا امامزاده صالح متوسل شدیم که اگر فرزندم صحیح و سالم متولد شد اسم مبارک آقا را برای فرزند پسر انتخاب و اگر دختر بودند اسم مبارک حضرت فاطمه زهرا را برای ایشان می گذارم که با توجه به گذشت زمان فرزندم بدون هیچ گونه نقصی بدنیا آمد و الان نیز ده سالش است و بنده خدا را شکر گزارم که این لطف را در حق بنده حقیر عنایت فرمودند و همیشه این محبت اقا در قلب بنده جای دارد.

معروفی

اینجانب محمد ابراهیم صامی مدت ۱۰ روز در اثر سکت قلبی بیهوش شده بودم و دکتر از به هوش آمدن من نا امید بود به وسیله شخصی ناشناس پارچه سبز به خواهرم دادند و خواهرم به پای بنده بست و بعد از پنج دقیقه به هوش آمدم من از آقا امامزاده صالح ممنونم که عمر دوباره به بنده دادند

محمد ابراهیم صامی

اینجانب ۳۰ سال است که از امامزاده صالح شفا گرفته ام بنده در یک تصادف آسیب دیده مغزی بودم که با دعای مادرم شفا گرفته و سالم و سر حال هر بیست و یکم رمضان بدین دلیل در اینجا زیارت می کنم ، شکر به خاطر این همه نعمت

پیمان قدرتی

به نام یگانه معبودی که به همه امور و بندگانش آگاه است

سحر روز پنج شنبه هفدهم رمضان ۱۳۸۷ بود که با همسرم برای خوردن سحری بلند شدیم که سر صحبت باز شد و من گفتم مدت زیادی است که هیچ مکان زیارتی ما را دعوت نکرده است یعنی نه کربلا نه مکه و نه حتی امامزاده صالح که در چند قدمی ما است. همسرم گفت من فردا می خواهم به نمایشگاه کتاب روم تو هم بیا زیارت بعد به شما زنگ میزنم با هم می رویم خلاصه قرار نبود ما بیائیم صبح وقتیکه برای گرفتن گواهینامه رانندگی ام رفتم گفتم خدایا امروز مرا باقیات و صالحاتم قرار بده. داخل اتوبوس تسبیحی از کربلا را که برایم آورده بودند به پیرزنی دادم که نزدیکی ام با انگشت ذکر میکرد. رسیدم حرم زیارت آقا را انجام دادم بعد از انجام فریضه نماز جماعت چون گوشی داخل حرم آتن نمی داد بیرون از حرم نزدیک مکان دفن شهدا رفتم رسیدم و گریه کردم پسر جوانی در کنارم ایستاد به او نگاهی کردم کمی شک کردم خواستم خداحافظی کنم وقتی سرم را بالا آوردم او را در رو برو آنطرف دیدم با خودم گفتم بهتر است بروم شاید این جوان فکر میکند من مجردم رفتم و در مکانی نشستم مرد میانسالی در حال وضو گرفتن بود کمی جلو آمد و به تلفن همراه خود جواب داد بدون اینکه بخواهم فرکانس گوشی او مرا جذب خود کرد " بابا بیمارستان رفتید نه پسرم مشکلی پیش آمد چی شده بابا .. به عزیز نگو صبح که از ملایر می آمدیم مادرت برای نماز رفت هر چه منتظر ماندم نیامد خودم به دنبال او رفتم دیدم بیهوش افتاده به کمک انتظامات به بیمارستان منتقل کردیم متوجه شدم که خانمی به دروغ به او شکلات داده گفته که بخور شفا می یابی بعد آن شکلات مسموم بوده" و تمام وسایل پول و دفترچه و ... را برده حالا می خواهم گوشی موبایلم را بفروشم و برگردیم خانه من ناخود آگاه بلند شدم و گفتم حاج آقا ببخشید ناخود آگاه با این مسافت طولانی شنیدم حرفهای شما را ولی این موبایل احتیاج می شود من به شما پول می دهم چقدر نیازتان است با کمی تعارف گفت ۲۰ تا ۳۰ هزار تومان اینقدر به خانه برسم به همسرم زنگ زدم و از او خواستم ۵۰ هزار تومان بیاورد کار دارم همسرم آمد و بدون اینکه بیرسد برای چه می خواهی رفت برای نماز و زیارت، با آقای میانسال صحبت کردم و ماجرا را گفتم و بعد گفت آمده ام زیارت و کمی استراحت کنیم... پول را به آقا دادم همسرش را صدا زد و گفت بیا برویم من دیگر آنها را ندیدم حتی شماره تلفن خانه و موبایل دوتائیمان را به او دادم که بیایند و شب را خانه ما باشید و بعد از ظهر حتماً به دکتر بروند من به همراه همسرم رفتیم و برایش تعریف کردم آن جوان را آقا شناخت و آنها را فی سبیل الله و این از کرامات مولایم امامزاده صالح است که مسافران درمانده را تنها نمی گذارد.

نسرین رستاک

---

اینجانب صفیه کریمی دبیر آموزش و پرورش فرزندی بنام محمدرضا دارم که در ایام تحصیلاتش وضع درسی او خوب نبود وقتی که سال سوم راهنمایی بود من برای وضعیت درسی او به مدرسه اش مراجعه کردم و به محض ورود در راهرو مدرسه با دبیر ریاضی او برخورد کردم وقتی نام پسرم را گفتم دبیر مربوطه گفت فرزند شما حتی نمی تواند دو دو تا می شود چهار تا و بعد مدیر مدرسه را که در آنجا حضور داشت مخاطب قرار داد و گفت این خانم مادر همان پسری است که به شما گفتم او حتماً مردود می شود. خلاصه آنروز با توجه به این که خودم فرهنگی بودم و سالها زحمت بچه ها را کشیده بودم بسیار دلشکسته و کوچک شدم. برای زیارت اقا امامزاده صالح به اینجا آمدم وقتی وارد حرم و ضریح شدم دیدم خانمی به شدت گریه می کند و می گوید بچه ام بچه ام. من نمی دانم بچه اش چه شده بود ولی حدس زدم بیمار باشد به شدت گریه ام گرفت و گفتم آقای من وقتی شما چنین مراجعینی دارید من خجالت می کشم که درباره درس و نمره بچه ام حرفی بزنم. امروز بی آنکه از اقا بخواهم پسرم را در درس کمک کند واقعا خجالت می کشیدم و این مشکل را بسیار نا چیز دیدم ، پس از زیارت و گریه به منزل برگشتم . شاید باور نکنید ولی آن سال امتحان نهایی پسر من هر امتحان را

که می داد با نمره عالی قبول شد و در امتحان نهایی سوم راهنمایی بدون تجدید و با نمره بسیار خوب قبول شد گویی کس دیگری به جای او امتحان می داد.

صفیه کریمی

---

دخترم از دوماهگی بدون علت دچار دیوانگی موقتی می شد تا الان که ۵ سال است انواع و اقسام دکترها را رفتیم و همگی گفتند خوب نمی شود و روزبهروز بدتر می شد. متوسل شدم به خانم فاطمه زهرا و آقا امام حسین و آقا امامزاده صالح نذر کردم تا زنده ام و پای رفتن دارم خدمت ایشان بکنم امروز اواخر آذر سال ۸۷ است و دیشب آقایان و خانم فاطمه زهرا شفای بچه بیمارم را داده اند الهی صد مرتبه شکر

بتول کریم خانی

---

شوهرم فلج است و فرزندانش تصادف کرده بودند و پایشان قطعه است. وضعی ناراحتی اعصاب داشتم رفتم سقا خانه امام رضا (ع) آب خوردم و برای شفا . وقتی رفتم شهرضا منزل همه مرا مسخره کردند که رفتی امام رضا(ع) شفا بگیری نگرستی و آمدی . شبی خواب دیدم رفتم حرم حضرت عبدالعظیم برای شفا و دیروز که روز برفی بود آمدم به حرم حضرت عبدالعظیم ولی نا امید آمدم . خلاصه منزل خواهرم رفتم دولت اباد و ایشان مرا به حرم امامزاده صالح آوردند زمانی که درب حرم را برای نضافت می بستند من پشت درب خیلی کوبیدم تا خادمی که داخل بود درب را باز کرد و من داخل حرم آمدم و روبروی حرم فرزند موسی ابن جعفر ایستادم و التماس به پدر بزرگوارشان قسم دادم و شروع به جیغ زدن کردم تا اینکه صدایم باز شد و بدنم آنچنان می لرزید که قرار نداشتم خادم اجازه داد که من یک دو رکعت نماز حاجت خواندم و شفا گرفتم

زهرا نظری

---

من فرزند سیده السادات کشفی هستم که در مورخه ۸۷/۹/۲۹ به تشخیص دکتر متخصص مغز و اعصاب مادرم، تومری در مغز ایشان در ناحیه مابین بینایی و حافظه قرار گرفته که باید سریعاً تحت عمل جراحی قرار بگیرد. با توجه به عنایات خداوند و کرامات آقا امامزاده صالح چهارشنبه همان هفته به بارگاه ایشان آمدم. وقتی وارد ضریح شدم همزمان با اذان ظهر بود که توسط خادمین محترم ضریح به علت وقت نماز به بیرون هدایت شدم با دلی شکسته جلو در ضریح در صفوف نمازگزاران قرار گرفتم که توسط همان خادم زمانی که می خواست ضریح را جارو کند به داخل دعوت شدم در آن زمن من و خدا و آقا امامزاده صالح تنها بودیم و حاجت خود را از ایشان خواستم و سریع از ضریح بیرون آمدم دو هفته بعد MRI دوم نیز گرفته شد و به گفته همان دکتر متخصص چیزی به نام تومر وجود نداشت و این از همان کرامات آقا بود و بس... .

سهیلا بهرامی فرزند بیمار

---

اینجانب ناهید واعظی به شکر و قوت الهی هرگاه که خدمت اقا رسیدم و حاجتی خواستم اگر ایشان صلاح دانستند حاجت را گرفتم. برای سلامتی شوهرم و سلامتی خانواده که بزرگترین خواسته من از خداوند منان و حضرت اقا بوده امید است که همه حاجتمندان به نیازهای واقعی خود برسند به امید پروردگار

ناهید واعظی

---

اینجانب طاهره صادقی متولد سال ۱۳۴۰ می باشم که در آسایشگاه سالمندان کهریزک مشغول به خدمت می باشم و در بخش نابینایان به خلق خدا خدمت می کنم مدتی بود از ناحیه ی زانوی پایم دچار مشکل بودم که تقریباً از کمک پزشکان قطع امید کرده بودم که شبی در خواب دیدم جوانی نورانی مرا به سوی خود می خواند وقتی به ایشان گفتم من از درد پایم قادر به راه رفتن نیستم ایشان فرمود من امامزاده صالح هستم و به شما کمک می کنم هنگامی که صبح از خواب بیدار شدم متوجه شدم که درد پایم کاملاً بر طرف شده است.

طاهره صادقی

---

اینجانب رویا امجدی متولد سال ۱۳۶۸ هستم . که از دوران نوجوانی دارای مشکلاتی از قبیل بیماری روحی بوده ام. به اذن خدای مَن هم از بیماری رهایی یافتم و هم مشکلات دیگر و در حال حاضر خداوند به من عنایت کرده و در هر زمان و مکان صدایم را شنیده است و دعاهایم را مستجاب فرموده و حتی دعاهایی که نذر برای دیگران کرده ام را قبول کرده و باعث رو سفیدی من در بین آنان شده . در حال حاضر تمام خواسته هایم را یکی یکی مستجاب کرده و من نذر خود را طی چند مرحله ادا کرده ام . از شما هم که این مطلب را می خوانید خواهشمندم همیشه چیزهای بزرگ را بخواهید و قانع نباشید زیرا که او قادر مطلق است و برای او انجام این کارها به ذره ای بیش نیست پس زیاده خواه باشید ان شا الله که قبول حق گردد.

رویا امجدی

---

اینجانب محمد علی اعلمی دارای همسر و فرزند پسر که پسرم بنام مهدی هم اکنون ۲۱ ماهه میباشد و در دوران طفولیت مشکل کلیوی و ادرار داشت که الحمد لله با لطف و عنایت خداوند مهربان و شفاعت حضرت صالح ابن موسی الکاظم (ع) و نذری که کردم خوشبختانه بعد از مدتی بیماری فرزندم کاملاً بهبود یافت . از این جهت خدا را بسیار شاکرم حتی نذرهای دیگری هم نمودم که خوشبختانه آنها نیز برآورده شدند از خدای متعال شاکرم از خداوند متعال آرزوی سلامتی و خوبی و خوشی برای همه مسلمانان جهان را دارم از خداوند متعال بخواهید او اجابت می کند.

محمد علی اعلمی

---

اینجانب اکرم اسلمی اورزمان ، شوهر بنده یک بیماری خیلی بدی داشت بطوریکه دکترها جواب کردند یک شب که حال ایشان خیلی بد بود من خیلی گریه کردم و به اقا امامزاده صالح خیلی التماس کردم و چشمام خواب رفت در خواب دیدم آقا ، و آمدم زیارت دیدم درب امامزاده بسته است دیدم یک آقا با کت طوسی و شلوار مشکی ، گفتم آقا من آمدم زیارت آقا درب را برای یم باز کرد و یک نامه دستم داد و یک بار از خواب بیدار شدم و دیدم شوهرم حال خیلی خوبی دارد و گفتم من هیچ ناراحتی ندارم و به شکر خدا حال ایشان دیگر بد نشد.

اکرم اسلمی اورزمان

---

اینجانب علی حق وردی فرزند عزیزاله . خانم اینجانب بنام حاجیه خانم حق وردی از درد کمر و دیسک آن بی نهایت ناراحت بطوری که در بیمارستان شرکت نفت بستری به گفته دکتر جراح مغز و اعصاب در بخش بستری و جراحی عمل مهره های کمر میشد . گنهکار خدا توسل کردم به امامزاده صالح (ع) وجدشان روز بعد دکتر که وارد بخش میشود و جواب MRI را که می بیند میگوید خدا را شکر بیمار شما احتیاج به عمل ندارد و باید استراحت کند و بعد از چهار روز از بیمارستان نفت مرخص شدند . گفتم پیش دکتری دیگر ببریم

تا تشخیص ایشان چیست . خوشبختانه دکتر ارتوپد هم گفتند که باید استراحت کنند و نیاز به دارو دارند و عمل لازم نمی باشد البته در دفترچه بیمه اش که داخل کمد بیمار بوده یک برگ نوشته از امامزاده صالح داخل دفترچه اش بود بدون اینکه دفترچه اش را به کسی داده باشیم خداود تمام بیماران را شفا عنایت فرماید انشا الله

علی حق وردی

یک روز یک خانم انگلیسی گذرنامه خود را به من بطور امانت جهت کاری سپرد من هم آنرا در داخل پیراهن خود گذاشته بودم شب که به منزل رفتم متوجه شدم گذرنامه گم شده. در این صورت خیلی برای آن خانم انگلیسی و من بد می شد. یکی از دوستان به من پیشنهاد داد که به زیارت امامزاده صالح در روز چهارشنبه برو و مقدار چند عدد نمک نذر کن. فردای آن روز به اداره گذرنامه جهت صدور گذرنامه المثنی رفتم تا که سوال کنم. گفتند برای چه منظوری گذرنامه المثنی می خواهی گفتم موضوع به این قرار است و آن متعلق به یک خانم انگلیسی است سپس نگهبان آنجا گذرنامه مورد نظر را از جیب خود در آورد و به من تحویل داد. و این کمکی است که از طرف امامزاده صالح به من گرده است.

مهدی رحمتی

بنده حقیر جمال صادقیان متولد ۱۳۳۵ نظامی بازنشسته هستم به سفر سوریه و کربلای معلا مشرف و در زیاتی در حرم حضرت صالح ابن موسی الکاظم (ع) دعا نمودم ای خدای کریم بحق آقا سید بزرگوار امامزاده صالح ما را هم نصیب زیارت مکه مکرمه نصیب بفرما که یکهفته بعد از سوی اداره سهمیه سفر حج عمره قسمت حقیر شد و به مکه مکرمه مشرف شدم و هر بار که به زیارت آقا امامزاده صالح ابن موسی الکاظم میایم هم شاکرم و هم بیادم میاید و دست بوس اقا

جمال صادقیان

همه اقوام مرا به عنوان ارادتمند آقا می شناسند و لطف آقا بسیار شامل حال من شد. تسبیحی از تربت امام حسین (ع) داشتم که برایم بسیار عزیز بود چرا که در سفر حج عمره همه جا با من بود و بوی فاطمه و حسین و .. برایم داشت.

روزی در حرم اقا مادری رنجیده من ناقابل را قابل دانست و خواستبرای نوه اش که MS دارد و ۱۰ ساله است دعا کنیم . ناخودآگاه آن تسبیح را که هیچوقت حاضر نبودم لحظه ای از خود جدا کنم به آن مادر هدیه دادم و گفتم به حرمت اقا با این تسبیح ذکر بگو و از خدا شفای نوه ات را بخواه. هم اینک دو روزی است که از فیض تشرف به عتبات عراق باز میگردم از میان بمب و آتش کاظمین. در صحن حرم امام حسین مکانی است که پارچه ی نذری از بالای ضریح را به زوار حسین هدیه می دهند. به اتفاق دخترم برای گرفتن پارچه به آن مکان رفتیم. تسبیحی به همان شکل در بین پارچهی نذری که از بالای سر حضرت است به دستم رسید از خادم امام حسین پرسیدم که می توانم آن را بردارم با کمال تعجب از اینکه تسبیح در پارچه هست آن را به ما داد.

کتایون حدادی

با سلام به آستان مبارک حضرت صالح ابن موسی الکاظم (ع) در طی ۸ سالی که ارتباط تنگاتنگ و نزدیکی با حضرت برقرار نمودم بعد از ۴ سال غیر ممکن در زندگیم ممکن شد و با عنایت خداوند و ایجاد ارتباط با ائمه خصوصا به آستان مقدس و مبارک امامزاده صالح شگفتیهایی از آن حضرت در زندگیم مشاهده نمودم که می خواهم با شما در میا بگذارم.

از بیماری سرطان که شفا یافتم تا حد مرگ رفته بودم دوباره با عنایت خداوند و ایشان به زندگی بازگشتم.

بیماری اعصاب و روان پسر من که دوبار در بیمارستان بستری شده بود ایشان فوق لیسانس دانشگاه امیر کبیر بودند و حتی دکترها از بیماری ایشان متأثر شده بودند با عنایت خداوند و حضرت امامزاده صالح ایشان درمان شد و در رشته خودشان ۶ ماه پیش دکتری قبول شدند.

با عنایت خداوند و امامزاده صالح خانه خرابه کلنگی داشتیم که شوهرم به هیچوجه حاضر نمی شد بسازد در عرض ۱ سال ساخته شد هم برای خودم و هم برای پسر من

اینها بود عنایات از خداوند و امامزاده صالح که من همیشه زندگی خود و پسر من را مدیون ایشان میدانم و دوست داشتم که آن را ثبت نمایم.

مدرسی

---

مدتی پیش در پی مشکل مغز و اعصاب همسر من همه دکترهای مغز و اعصاب هم جراحی و هم نورولوژیست ها همه همسر من را جواب کردند و گفتند برای عمل نخاع ایشان که از ناحیه مهره دوم و سوم گردن آسیب دیده و روی ویلچر بودند هیچ تأثیری نخواهیم دید با دوندگی و خواهش و تمنا خواستم که دکتر شوهرم را عمل کند و لیشن گفتند فقط ۱٪ احتمال زنده ماندن هست روز قبل از عمل همسر من را به خدمت آقا با ویلچر آوردم و از آقا خواستم شوهرم را دعا کنند و هفته بعد ایشان با پاهای خودشان و با جواب خوب دکتر بعد از عمل به زیارتگاه آقا با همسر من مراجعت کردیم. انشاءالله خداوند همه مریضا و دردمندان را شفای عاجل عنایت فرماید.

فاطمه بیک محمدی

---

مادرم فلج بود و با صندلی چرخدار وارد صحن امامزاده صالح شد که نامید بودم و فکر نمی کردم مراد مادرم را بهد. تا اینکه کبوتری روی شانه مادرم نشست و وارد امامزاده شدیم گفتم مادر بی فایده است ولی رفتیم و کودکی آمد به مادرم گفت دور حرم حرکت کن ولی او گفت نمی توانم تا اینکه به زحمت مادرم ایستاد و یواش یواش حرکت کرد. تا به الان مدیون آن حضرت هستیم.

پریسا مختاری

---

۱۰ سال قبل فردی که خودش را سرهنگ صنایع و معادن و با لباس نظامی از اینجانب کلاهبرداری بزرگی کرده بود. از این واقعه ۱۰ سال گذشت یکروز که از لحاظ اقتصادی و معنوی دچار مشکل شده بودم وسط هفته به حرم آقا صالح ابن موسی الکاظم (ع) مراجعه کردم و با حالی پریشان در حیاط مشغول وضو گرفتن بودم و چهره فرد کلاهبردار را به دلیل زمان طولانی تقریباً فراموش کرده بودم که ناگهان شخصی کنارم در حال وضو گرفتن بود از نیم رخ احساس کردم همان سرهنگ است خطابش کردم سرهنگ قلبی چطوری طرف مقابل وقتی تمام رخ به بنده نگاه کرد و از لحن بیانم متعجب شده بود سریعاً عذر خواهی کردم و به داخل صحن رفتم و با خود گفتم این چه صحنه ای بود که بهد از ۱۰ سال فردی ظاهر شده و چقدر شبیه سرهنگ بود و از آقا خواستم که اگر ایشان را اینجا می دیدم آن مبلغ چه کارهایی که از دوش من بر نمی داشت به سمت ضریح مبارک رفتم و هنگام بوسیدن ضریح فردی که کنارم ایستاده بود مرا با اسم فامیل صدا کرد وقتی برگشتم سرهنگ ده سال قبل روبروی من و نزد آقا بود گریه کردم و این معجزه و کرامت هیچگاه فراموش نمی کنم.

اینجانب میلاد ادیب در شرایط تحصیلی بسیار سخت و در صورتی که واقعاً به کسی نمی توانستم امید داشته باشم جز خدای بزرگ تنها پناهگاه و تنها جایی که در این مدت آرامش پیدا می کردم حرم حضرت امام زاده صالح بود. در صورتی کارهایم درست شد. از جایی درست شد که امکانش واقعاً صفر بود. عنایت را که به من شد احساس کردم. یقین دارم که حتماً شامل حال هر کسی که از ته دل خواهشی داشته باشد نیز خواهد شد.

میلاد ادیب

اینجانب بنده ای از بنده های خدای مهربان

بارها معجزات دیده ام ولی مهمترین آن معجزه ای که در مورد خواهرزاد ام پیش آمد پزشکان از معالجات این دختر جوان نا امید شده (ناراحتی ایشان مادرزاد بود و نیمه بدن او فلج بود) بعد از عمل گوشت و پوست جای عمل جراحی جوش نمی خورد و بسته نمی شد و آب نخاع از کمر این نوجوان بیرون می آمد و مادر این بیمار خارج بردن فرزندش با ناامیدی اقدام کرد. من قبل از سفر ایشان پیشنهاد زیارت امامزاده صالح را به ایشان دادم باور کنید بعد از زیارت و قبل از سفر به مدت دو روز کمر این جوان خوب شد و زخمها جوش خورد و بسته شد و دیگر نیازی به اطباء خارجی پیدا نکردیم چون خدای مهربان از طریق بنده خاص خودش صالح ابن موسی الکاظم او را شفا داد

روزی با فردی از بنده های خداوند که اعتقاد خاصی به امامزاده ها ندارد به اصرار من به صحن حرم امامزاده صالح شرف یاب شدیم او که در اول هیچ اعتقادی نداشت با من مخالفت کرد اما به او گفتم که این امامزاده واقعی است و حقیقتاً باب المراد است خب امتحان کن و نتیجه اش را ببین. حقیقتاً در دل کمی ترس داشتم که شاید به خاطر بی اعتقادی او جواب نگیرد چنان بود که گریه کنان از امامزاده صالح درخواست عاجزانه کردم که جواب این جوان را بدهید.

من بنابر یک سری خوابها، رویاها و شنیده ها و دیده ها در بیداری دیده بودم که چیزی به مرگم نمانده است و به روزی دنیای فانی را ترک خواهم کرد.

زمانی که این ماجرا را برای این شخص بیان کردم و به این مکان مقدس شرف یاب شدیم از او خواستم هر چه که در دل دارد از این امامزاده بخواهد که او در کمال ناباوری و بی اعتقادی از باب المراد عمر دوباره ای برای من درخواست کرد و صلوات نذر کرد. شب هنگام که به خانه خود رفتیم و از هم جدا شدیم. در حالت خلسه حضرت زهرا (س) به خوابم آمدند و فرمودند که عمر دوباره ای گرفته ای و همچنین می توانی به خواسته ات برسی. من که همیشه از پروردگار متعال درخواست رفتن به سفر حج در جوانی را داشتم بسیار خوشحال شدم. حضرت زهرا (س) در آن شب مرا به مکه مکرمه و مدینه منوره بردند و عمر دوباره ای به اینجانب عطا فرمودند. عمر خود را مدیون مهربانی باب المراد هستم.

فاطمه ۲۱ ساله

اینجانب پرستار هستم و در ایام عید جهت زیارت امامزاده صالح (ع) همراه پسرم آده بودم و از این آقاخواستم زیارت بارگاه امام هشتم (ع) را نصیب من فرماید. بعد از اینکه به منزل رسیدم از تأمین اجتماعی با من تماس گرفتند و اعلام کردند شما در قرعه کشی برنده سفر

زیارتی مشهد شده اید و اینجانب به پابوس آقا امام هشتم مشرف شدم و امروز جهت تشکر به این مکان آمده ام و از حضرت صالح (ع) سپاگزارم.

---

زندگی بسیار بر من فشار آورد از خیابان پیروزی روز پنج شنبه ای خدمت حضرت صالح ابن موسی الکاظم رسیدم و بی ریا گفتم یا امامزاده صالح آیا صحیح است اینهمه وجه نقد و اسکناس های جور واجور در حرم تو ریخته باشند و من با زندگی دست و پنجه نرم کنم هم اینکه زیارت کردم و نماز خواندم و از حرم خارج شدم در حیاط کنار کفشداری مرد نورانی چهره و منوری مرا صدا کرد و گفت آقا رفتی امامزاده چه خواستی بیا جواب خود را بگیر قرآنی در دست داشت تفأل به قرآن زد آیه ای آمد به این معنی «خداوند باران را قطره قطره میفرستد تا رحمت شامل شود و اگر همان قرآن را بخواند یک دفعه بفرستد سیل میشود و به جای رحمت باعث زحمت نعمت میشود پس برو به همین مقدار قانع باش» بعد از این ماجرا سراغ سید محسن شیرازی دوستم رفتم او گفت رفتی امامزاده چه خواستی امامزاده طلا و جواهر را میخواهد چه کند به سنگ نظر کند طلا میشود چرا مال دنیا خواستی آنها که داخل حرم هستند مال یک مشت فقیر و بیچاره است ایندفعه رفتی عافیت آخرت بخواه نه مال دنیا به شما به اندازه ای که خدا صلاح میداند دادند.

---

اینجانب مریم کریمی فرزند شاپور به شماره شناسنامه ۹۰ تولد ۱۳۳۶ دارای ۵ فرزند دختر میباشم که در سال ۸۴ فرزند بزرگم بنام زهرا تصادفی کرد و مشکل ضربه سر شد. که تحت عمل جراحی سر و صورت و دست قرار گرفت به امید خداوندعملش خوب بود اما مشکل روحی پیدا کرده بود و مداوم تموم گوشش صداهای عجیب می شنید و چشماش کاسه خون میشد طوریکه بر اثر فشار درد تمام دندانهای کشیده بشه. به هر دکتر و روانپزشک و روانشناس مراجعه کردم هزینه زیادی را قبول کردم اما نه شب داشتم نه روز درد و صدای گوشش و داخل سرش خوب نمی شد. من بچه شمال هستم شهرستان لنگرود تا اینکه نزد آقا امامزاده صالح آمدم تا اینکه چادر امامزاده را سر کردم قلبم معرفت و اشک ریختم و با آقا و خودم عهد کردم اگر به رودی دخترم خوب بشه ۵ چادر به نام ۵ تن به امامزاده اهدا کنم که بعد از دو هفته ناگهانی فرزندم خوابی دید که آقایی چادر سفیدی سرش گذاشته و گفت سلام مرا به مادرت برسان. و دیگه آن صدا به گوشش نمی رسید و چشماش هم خوب شد و از آن زمان تاکنون هفته یکبار به دیدن آقا می آیم و نذرهم ادا کردم. من از مردم خواستارم تا فقط به خدا و فرستادگانش توسل کنند به امید شفای همه مریض ها و حاجت دل همه مسلمانا

مریم کریمی

---

اینجانب زهرا سرخو متولد سال ۱۳۶۰ شماره شناسنامه ۹۵۲۴ می باشم که در تمامی دوران زندگی به کرات و مکرر به بارگاه ملکوتی امامزاده صالح آمده ام و به اینکه ایشان از بارگاه بسیار رفیعی برخوردارند که همیشه کراماتشان شامل حال رائران می شود بسیار دیده ام و همیشه حرم ایشان جایگاهی است برای نزدیکی بیشتر با خدای مهربان و همیشه مهربانی و عطف و بخشش این امامزاده بوده و هست که دل مشتاقان و شیفتگان به وصال حق را به این مکان مقدس دعوت می نماید. و اینجانب برای ورود به دانشگاه که خود این عرصه، عرصه بسیار سخت و طاقت فرسایی است و هر جوانی که طالب و جویای علم باشد را سخت در سختی قرار می دهد و دوران بسیار پر از فشارهایی خاصی است که قطعاً جایگاه آرام بخش و مطمئن توکل و پناه بردن به خدای یکتا و ائمه معصومین است تا بتوان این مراحل و با آرامش و خاطری مطمئن و دلگرمی سپری کرد. و من برای قبول شدن در کنکور دانشگاه زمانی که تمامسختیها و مشکلات این دوران فشار بر من آورد روز آخر قبل از کنکور به بارگاه امامزاده صالح آمدم و از ایشان خواستم که مرا در این راه یاری نمایند و در حرم ایشان دعا کردم که بتوانم در این امتحان موفق و پیروز بیرون آیم و همان شد که دعایم مستجاب شد و در امتحان



کنکور و ورودی دانشگاه در رشته بسیار خوبی پذیرفته شدم و هنوز هم از خاطرم بیرون نمی رود که دعایم در این مکان مقدس چنان استجابت کند که باورم نمی شد که با وجود آن همه شرکت کننده در کنکور توکل و توسل به این امامزاده مرا موفق کرد و هنوز هم سپاسگزارم خدای مهربان و امامزاده صالح هستم که عطف و مهرش را شامل حالم کرد.

و از جوانان می خواهم که از توکل و توسل به خدای مهربان غافل نباشند که هم اوستکه در سختیها و مشکلات دستگیر بندگان خود است و نیاز به توکل به ائمه اطهار و امامان ما را در راه دشوار زندگی مانند امتحانات دانشگاه که راه خطیر و دشواری است کمک و یاری رساند. برای همه جوانان مومن و معتقد کشورم توفیق روز افزون از خدای یکتا دارم و دعا کنم که نیروی ایمان و اعتقاد در جوانان ما روز به روز بیشتر افزون تر گردد.

زهرا سرخو

اینجانب هایده ملک زاده متولد ۱۳۴۹ . ۱۱ سال پیش ازدواج نمودم. حدوداً ۳ سال از ازدوایم یا آقای غلامعلی زاده می گذشت ولی ما با هر دوا و درمانی صاحب فرزند نمی شدیم. یک روز که برای زیارت امامزاده صالح آمده بودم جلوی در ورودی ایستاده بودم و قلبم شکسته بود. یک نفر نذری نان و پنیر و سبزی میداد و خیلی دلم خواست ولی چون عادت ندارم جلو بروم و قاطی شلوغی شوم نرفتم جلو ولی دلم لرزید و داشتم از امامزاده می خواستم که اگر صلاح باشد فرزندی برای ادامه شیرینی زندگی به ما بدهد اگر نمی شود که زودتر متوجه شوم و اینقدر این دکتر و آن دکتر نروم. یکدفعه از پشت دستی چادرم را کشید و صدای پسر بیچۀ حدوداً ۸ ساله را شنیدم که صدایم می کرد دیدم یک لقمه نان و پنیر و سبزی دستش است و می گوید خانم من این نان و پنیر و سبزی را گرفتم ولی نمی خواهم بخورم شما می خورید؟ از او تشکر کردم و گریه ام گرفت امامزاده جوابم را داده بود با ولعی وصف نکردنی لقمه را با همسرم خوردم و برای همسرم تعریف کردم. بعد از چند ماه من باردار شدم. و به سلامتی صاحب فرزند پسری شدم. و نامش را محمد صالح گذاشتم تا همیشه بدانند صالح باشد و هیچوقت نا امید نشود انسان نا امید ایمان به خدا ندارد. و همچنین چون یکی از القاب امام دوازدهم می باشد و همچنین نام یکی از پیغمبران خدا می باشد همه جانبه علت پوشش و زیر سایه اولیا و انبیا خدا قرار گیرد. و همچنین فراموش نکند از کجا آمد. الان پسر ۸ سال دارد و به او افتخار میکنم.

هایده ملک زاده

با توکل به خداوند متعال و توسل به حضرت امامزاده صلح به حاجات خودم بارها و بارها موفق شدم در برآورده شدن آنها و پس از گرفتن هر حاجت به زیارت آقا و پابوس ایشان آمدم.

باشد خداوند تمام حاجات را برآورده سازد و مومنین را شاد گرداند.

ملکی

در سال ۱۳۵۰ بنده جهت شرکت در کنکور پزشکی به یکی از آموزشگاههای اطراف میدان قدس می رفتم در سر راهم هر بار به زیارت امامزاده نیز نائل می کشتم و ایشان تقاضا می کردم که در دانشگاه قبول شوم بنده کنکور دادم. شبی خواب دیدم که اطراف گنبد آقا پرواز می کنم و مرتباً می گویم من در کنکور قبول شدم و همان سال در کنکور پزشکی نفر چهارم شدم و همیشه به زیارت آقا می روم و حاجتم را تقاضا می کنم خدا کند در آن دنیا هم شفیع بنده شوند.

---

همسر در تاریخ ۲۶ دی ماه سال ۱۳۸۷ تصادف کرد و به کما رفت با متوسل شدن به حضرت شفای ایشان را گرفتیم ضمناً از همتریبیت امام حسین (ع) را همراه تکه ای که متبرک به حرم حضرت بود به دست ایشان بستم و بی شک آن نیز بی تأثیر نبود.

---

اینجانب وحید وزوای سالها از زمان کودکی همراه پدر و مادر و یا بطور شخصی به این امامزاده می آیم که در موفقیت های من در زندگی ام بنظر میرسد که تأثیر داشته است چرا که به عنوان مثال در ارتباط با خادمین و صحبت با آنها راجع به اینکه چگونه می توان جامعه و یا به عبارت بهتر اجتماع بهتری از مسلمین داشته باشیم و از نظر خوش اخلاقی و تأثیرات آن روی حتی وضعیت ظاهری و معماری و ساختمانی این امامزاده و ایجاد انگیزه های فردی و جمعی و با توجه به مهم بودن یان امامزاده و اثرات روحی و معنوی و نورانیت آن هنگام نشستن و یا زیارت و یا بجا آوردن اعمال دینی این نوشتجات درج گردید.

#### وزوای

---

اینجانب اکبری شرح می دهم در تابستان سال ۸۶ در زمینه خرید یک دستگاه آپارتمان مسکونی با مشکلاتی شدید مواجه بودیم که بحمدالله با نذر خرید ۵ عدد لامپ کم مصرف برای این مکان شریف در مدت کمتر از یک هفته تمامی آن مشکلات عظیم به آسانی حل شد و به برکت توسل به این عزیز دعای ما مستجاب گردید.

#### اکبری

---

اینجانب پریسای پور در موقع سال تحویل به خاطر مشکلات مالی من به همراه همسر و دخترم اینجا بودم و از آقا خواستم که مشکلات مالی من را حل کند و من را ببند و آقا صالح ابن موسی الکاظم (ع) در عرض ۱۸ روز مشکلات مالی من به خواست خدا و شفاعت آقا حل شد و من تا عمر دارم نظر کردم هر سال ، سال تحویل در کنار آقا صالح ابن موسی الکاظم باشم و امیدوارم که مشکلات همه حل شود.

#### پریسای پور

---

در خواب دیدم که خانمی جلوی این امامزاده (امامزاده صالح) ایستاده ، من تا به حال این امامزاده را ندیده بودم آن خانم در خواب به من گفت برای رفع چشم زخمی که داری حتما باید در این امامزاده شمع روشن کنی وقتی به اینجا آمدم دیدم دقیقاً امامزاده ای است که در خواب دیدم.

---

من سه سال حامله نمی شدم به تمام دکترها رفتم هر که هر کاری که می گفت انجام دادم ولی نتیجه نگرفتم . تا اینکه چندین بار به امامزاده صالح آمدم و از آقا امامزاده صالح خواستم نذر کردم تا بالاخره بعد از ۳ سال خدا دختری به من عطا کرد.

#### ملیحه مهاجر

همین دختر ۲ سالش بود که یک روز از مهد کودک که آوردم رفتن در داخل حیاط منزل و با دوستانش تاپ بازی کند که ناگهان از تاپ پرت شد پایین و حالش به هم خورد و دیگر هیچ چیز را متوجه نشد . آوردیم بیمارستان شهدا و چند بیمارستان دیگر بردیم همه گفتن ما دکتر مغز و اعصاب نداریم بچه ام در دست پدرش بود و بی حال و استفراغ می کرد . آوردم پشت در امامزاده صالح ستن ۹

شب بود در بسته بود و به قدری پشت در بسته جیغ زدم و گریه کردم و گفتم همین جور که بهم دادی باید دوباره برگردانیش چند بیمارستان دیگر بردیم باز هم دکتر نداشتن. که ناگهان همین جور که گریه میکردم و دعا می کردم و از خدا شفای دخترم را می خواستم داشتیم می رفتیم بیمارستان امیر المومنین که ناگهان روی پل گیشا دختر به هوش آمد و گفت اینجا منزل عمع من نیست که من جیغ زدم و هزاران بار خدا را شکر کردم و به بیمارستان رسیدیم دکتر مغز و اعصاب که انجا بود و گفت دختر حالش خوب شده است. و از خدا می خواهم که امامزاده مراد همه را بدهد و حاجت همه را برآورده کند. من تا الان چندین بار مرادم را از امامزاده صالح گرفتم.

التماس دعا

اینجانب افسانه صالحی در سال ۱۳۸۲ بعد از مدتها زانو درد که کلافه شده بودم و مراجعه به بسیاری از دکترها که متوجه مشکل پای من نشده بودند به دکتری دیگر مراجعه کردم و ایشان گفته تومور بزرگی داخل پای راست شما و پشت زانو است که بسیار خطرناک است استخوان پایت را می خورد و جلو می رود. رگ قلب و عروق را گرفته و نیاز به یک تیم پزشکی است تا عمل شود و ممکن است پایت قطع شود به چندین دکتر دیگر مراجعه کردم آنها هم گفتند عمل بسیار سختی است و خیلی احتمال دارد که پایت قطع شود به زیارت آقا آدمم خیلی گریه کردم و از زائرین حاضر خواستم برایم دعا کنند. وقتی برای عمل جراحی بستری شدم با اینکه از عمل و آمپول و دکتر خیلی می ترسیدم ولی آن روز هیچ ترسی نداشتم و خیلی برایم عادی بود وقتی به اتاق عمل هم رفتم خیلی عادی بود عملی که دکترها گفته بودند ۱۲ ساعت طول می کشد ۲ ساعته تمام شد قرار بود از رگ پای چپ بگیرند برای پیوند به پای راستم که خوشبختانه این طور هم نشد فردا بعد از عمل دکتر آمد و گفت خانم چهل سال است طبابت مب کنم همچین موردی ندیدم. آنچه در پای شما بود اینجا نبود که ما عمل کردیم.

صالحی

اینجانب ارادت خاص به امامزاده صالح دارم. یکبار پس از دعا های زیاد و درخواست از امامزاده در حرم، صدایی شنیدم که گفت حاجت تو برآورده شد و همین طور شد آن حاجت فوق العاده برایم مشکل بود ولی الحمد لله بعد از این اتفاق توانستم به آن دست یابم مورد دیگر این که از دست شخصی بسیار دلم شکسته بود و از دست زبان و عمل او در عذاب بودم اینجانب به حرم آدمم و بسیار با امامزاده درد دل و گریه و زاری کردم و کمک خواستم باز دوباره صدایی شنیدم و بمن گفت او (آن شخص) به تو حرف خیلی بدی نزد که تو اینقدر ناراحت شدی.

اینجانب سیده معصومه موسوی به خواست خداوند منان در سال گذشته ۸۸/۱/۲۷ همسرم دچار تشنج شده بودند که دکترهای قم گفتند باید عمل مغز شود و ما هم اوردم تهران بیمارستان میلاد و مرحله اول عمل انجام شد که دکتر محترم جراح مغز و اعصاب آقای عرب خردمند فرمودند که تومور جای بدی گرفته و من هیچ کاری نتوانستم مرحله اول انجام دهم باید مجدداً عمل شود و شب عمل من به این امامزاده محترم مراجعه کردم و به حمد خداوند منان همسرم علی سمیعی د رحال حاضر در کنار خانواده با هم زندگی می کنیم

سیده معصومه موسوی

با سلام و درود بر پیامبر (ص) و خاندان و اهل بیت پاک او. من دختری ۶ ساله دارم که به علت سابقه ارثی در خانواده دچار پرش در خواب و مشکل مغزی شده بود که ۲ بار نوار مغز گرفتم و مشکل داشت و خیلی ناراحت و نگران شدم و به اینجا آمدم و کلی نذر و

نیاز کردم و بار بعدی که پیش دکتر رفتم دکتر گفت که اصلاً مشکلی ندارد و مثل یک معجزه می‌مونه. و واقعاً تمام اونروز رو تو این دنیا نبودم حتی الان هم نمی‌تونم حالاتم رو بگم فقط می‌تونم بگم خدا رو شکر.

داراب پور

---

با سلام و درود بر پیامبر و دوازه امام و چهارده معصوم

اینجانب به بیماری افسردگی خیلی شدیدی گرفتار شدم بطوری که هر لحظه امکان داشت نا امید شوم متوسل شدم به امامزاده صالح و ۴۰ مرتبه نذر کردم به حرم خدمت امامزاده صالح بیایم و با دلی شکسته روانه آستانه مبارک امامزاده صالح شدم و سیزدهمین باری که آمدم خیلی احساس عجیبی داشتم بطوریکه وقتی وارد حرم می‌شدم دلم شکسته بود و الان که این مطلب را می‌نویسم چهاردهمین دفعه است که می‌آیم و مصادف است با شب شهادت حضرت زهرا و شفای کامل گرفته و آقا امامزاده صالح به همراه شفای کامل هدیه بزرگی هم به بنده عنایت داشتن خدا را شکر می‌کنم و همیشه مدیون لطف و عنایت آقا می‌باشم خدا را شکر

حداد

---

چندین سال قبل دختری داشتم به نام فاطمه که یک چشم راست ایشان بدون هیچ دردی نابینا شد. به دکترها و پروفیسورهای مختلف مراجعه کردیم و از دکترهای خارج هم کمک گرفتیم و آقای دکتری به نام دکتر وحدت شروع به معالجه کرد و به مدت طولانی این معالجه ادامه داشت تا اینکه دکتر گفت چشم این خانم به این سادگی درمان نمی‌شود و شما بروید و دها کنید و ما هم دوا می‌دهیم شاید خدا شفا بدهد. یک روز عصر به امامزاده صالح آمدم و از حضرت فاطمه درخواست کمک کردم (از خود بیخود شدم) و آقا را به مادرش قسم دادم و شب که رفتیم و خوابیدیم صبح بلند شد و گفت امروز چشم من می‌بیند و من فهمیدم از کرامت این آقا بوده است و وقتی دکتر هم معاینه کرد گفت چشم ایشان خوب شده است.

عزت جهانشیری

---

به نام آنکه هستی از اوست

خواهر اینجانب بعد از یک ماه زایمان از همسرش جدا شد و تقریباً ۱۷-۱۸ سال بعد ازدواج کرد. تا چند سال بعد از ازدواج باردار شد اما قلب تشکیل نمی‌شد و یا بچه سقط می‌شد. هیچ یک از جنین‌ها بیش از چهار ماه نمی‌ماندند. ایشان تحت درمان بودند ولی مطلقاً موثر نبود و جنین‌ها سقط می‌شد. عاقبت خواهرم از بچه دار شدن منصرف شد. یک مدت بو خواهرم می‌گفت من مریض و یائسه شده‌ام ولی حاضر نبود به دکتر بیاید. یک شب خواب دیدم که مادرم به من گفت، دخترم من در خواب موسی ابن جعفر را دیده‌ام و او به من گفته است: خودت میدانی که دخترت بچه دار نمی‌شود، این یک بچه را ما به او داده‌ایم.

ما هر چه فکر کردیم متوجه نشدیم آن یک دختر مادرم کیست، زیرا خواهرم مورد نظر من که اصلاً نمی‌توانست حفظ جنین کند و من هم که بچه نمی‌خواستیم و خواهر دیگرم مجرد بود. یکروز خواهر کوچکترم خواهرم مورد نظر را برداشت و به زور دکتر برد و او آزمایش تست حاملگی داد. اما چون اعتقاد داشت که بچه دار نمی‌شود، یکماه بعد جواب آزمایش را گرفت، جواب مثبت بود. هم اکنون یک فرزند ۶ ماهه و کاملاً صحیح و سالم دارد. بچه‌ای که به سالمی او تا به حال ندیده‌ام. بچه‌ای که به صبوری او تا به حال ندیده‌ام با تشکر از خداوند متعال و حضرت موسی ابن جعفر و چهارده معصوم

---

اینجانبان مهدی سبکتکین و فاطمه سعیدی (فرزند و مادر) بودن اطلاع یکدیگر زمانی که برای زیارت به حرم حضرت امامزاده صالح مشرف شدیم هر دو زیارت عاشورا را قرائت کرده و بنیابت حرم حضرت امام حسین نماز زیارت بجا آوردیم. با دلی شکسته بحضرت عرض کردیم ما لیاقت زیارت اباعبدالله را نداریم. در حرم شما ایشان را زیارت می کنیم. همان شب در جیبی مهمان بودیم ناگهان یکی از مهمانان بدون مقدمه و صحبت قبلی سئوالی کرد: آیا مایل نیستید به کربلا بروید؟ کسی را می شناسم که میتواند سریعاً شما را به کربلا برساند و در عرض زمان کوتاهی به کربلا مشرف شدیم و توفیق زیارت حضرت امام حسین و سایر ائمه و همین طور خواندن زیارت نامه و ادای نماز زیارت در حرمین آ بزرگواران را پیدا کردیم. با تشکر از حضرت صالح ابن موسی الکاظم که شفاعت ما را کردند و خادمین محترمی که افتخار خدمتگذاری ایشان را دارند.

سبکتکین و سعیدی

---

اینجانب دارای مشکل بزرگ مالی بودم. به هر دری میزدم قادر به حل آن نبودم. یک واحد کوچک آپارتمان هم داشتم که حدود ۳ ماه بود برای اجاره (رهن) گذاشته بودم ولی اجاره نمی رفت. درست فردای روزیکه به امامزاده آمدم و عاجزانه از حضرت خواستم مشکل من حل شود، آپارتمان به قیمت خوبی رهن کامل داده شد. از قبل از آن حتی به قیمت پایین تر به رهن نرفته بود. و من این را فقط و فقط از توکل به خدا و حمایت حضرت امامزاده صالح می دانم.

طاهری

---

این بنده حقیر از امامزاده صالح کرامات بسیار دیده ام ولی ۲ چیز را با چشم دیده ام و امیدوارم که بار سومی هم باشد. یک روز که پسر کوچکم را که در اثر شکستگی جمجمه سر به بیمارستان شهدا آوردم پزشک پس از معاینه و دیدن عکس معمولی فرزندم گفت باید از سر او سی تی اسکن کنیم و باید به نزد دکتر اورژانس ببری و از او عکس بیندازی با هول و شک فراوان به اورژانس رفتم و موضوع را به دکتر گفتم پس از معاینه